

## مقالات

# قدرت مشروع در حقوق عمومی اسلامی

\*سید مصطفی محقق داماد

## خلاصه :

به موجب آنچه در منابع اسلامی آمده رهبری پیامبر اسلام کامل مردمی بوده و بر پایه نهادها و اصول بسیار مهمی استوار شده که در درون تعلیمات اسلامی وجود دارد. این اصول به مردم کمک می کند به مدیریت دنیوی همراه با عدالت و معنویت و تقوی دست یابد. اصل آزادی و منع سیطره اصل برابری اصل عدالت فردی و اجتماعی از مهمترین این اصولند که خود پایه گذار نهادهایی شدند. از جمله: حاکمیت امت که اکنون با نگاهی تازه با مفهوم دولت انطباق دارد. مسئولیت نسبت به سرنوشت که پایه نظریه حاکمیت مردم است. بیعت که مربوط به انتخاب رهبری سیاسی و اجراییات دستورات عملی و انتظامی روزمره مردم است و از طریق انتخاب و بیعت خود مردم شکل میگیرد. البته مورد رضایت خداوند واقع می شود. برخی از نویسندگان معاصر نوشته اند که عقد بیعت در حقوق اسلامی قابل انطباق است با نظریه "قرار دار اجتماعی روسو" که از مبانی حقوق اساسی در نظامهای دموکراتیک به شمار می رود. بیعت راهی برای مشروعیت بخشیدن به حکومت حاکمان در زمان غیبت امام معصوم شناخته شده هستی برخی از متأخرین قائل به ولایت فقیه در عصر غیبت معصوم در تحلیل چگونگی اعمال ولایت فقیه، برای بیعت نوعی جنبه انشایی قایلند. نهاد دیگر امر به معروف و نهی از منکر است، تنها مربوط به روابط ساده فیما بین عامه مردم در زندگی اجتماعی نیست، بلکه در رأس آن تظلمات عمومی مردم و نقادی آنان نسبت به قدرت را تعلیم می دهد. در سده های نخستین اسلامی فعالیت‌های سیاسی و اندیشه های اصلاح طلبانه در زمینه های اجتماعی تحت عنوان امر به معروف و نهی از منکر انجام می گرفت. شورایی بودن از نهادهای عمده دیگر حکومت در اسلام است و انتخاب مدیران سیاسی در رأس اموری است که بایستی از طریق شورا اتخاذ تصمیم شود. به اعتقاد امامیه امام معصوم از خطا است اما عصمت در امر امامت - که مربوط به تشخیص ایشان است - امری است جدا از مقام حاکمیت و امارت بر مردم. مقام امارت مقام مسئولیت و پاسخگویی است. مردمی که از آنان، هر چند تحت توجه عصمت حاکم، حق نداشتند حاکمیت سلب شود رشد نخواهند کرد. نخستین و قلیفه حاکمیت اسلامی خامین رشد فکری مردم است.

این مقاله به مطالب مذکور با تفسیر بیشتری پرداخته و نگاهنده بر این عقیده است که باید میان "رد و انقض" نقد حکم حاکم تفکیک قائل شد. رد، یعنی عدم اطاعت و به عبارت دیگر سرپیچی از اجرای امر قانونی و مشروع، بی تردید منجر به هرچ و مرج می گردد. اما اجرا کنندگان حکم حق دارند همراه اطاعت آنرا نقد کنند. این حق مردم است که از میانی شرعی فرمان توضیح بخوانند. سپس اگر نقادی به نظرشان می رسد مورد نقادی قرار دهند.

در مقایسه اسلام و مسیحیت کلیسایی یک تفاوت بسیار مهم در خصوص موضوع قدرت وجود دارد و آن این است که در تاریخ مسیحیت پس از پیدایش کلیسا در کنار قدرت دنیوی (به معنای قدرت عقلانی و بشری که به سیاست یعنی به تمثیت زندگی دنیوی مردم میپرداخت) نهاد دیگری توسط کلیسا مطرح میشد که "قدرت الهی تجسم یافته" بر روی زمین بود. این منبع، قدرت کلیسا و مدعی عینیت بخشیدن به قدرت الهی در زمین بود. عضویت در کلیسا و ورود در جمعیت مومنین به معنای پیوستن و در آمدن در سیطره قدرت الهی و اتصال به ملکوت قدس خداوند محسوب میشد و چیزی بیش از اطاعت و تبعیت از مجموعه ای از اوامر و نواهی بود.

در حالی که قدرت دیگری وجود داشت که به سیاست میپرداخت یعنی زندگی و امور دنیوی مردم را تنظیم می کرد. این نهاد کاملاً این جهانی بود و برای زندگی روزمره مردم، آب و نانشان و جنگ و صلحشان میاندیشید. و هر چند از سوی منبع قدرت الهی حمایت و حتی چنین توجه میشد که این قدرت را خداوند به از بابان قدرت اعطا فرموده ولی حمایت آنان مشروط بر آن بود که از حدود حوزه خود یعنی حوزه دنیوی خارج نشود و در قلمرو اقتدار کلیسا وارد نگردد و در غیر این صورت حسب شهادت تاریخ نه تنها از حمایت و پشتیبانی کلیسایی بهره بود که به سوء روابط و حتی تلخ گویی و درگیری مسلحانه منتهی می گشت.

هر چند به گواهی اسناد، یکی از معروفترین پیامهای حضرت عیسی مسیح (ع) این بوده که "گار مسیح را به مسیح و کار قیصر را به قیصر باید و انهاد" و به دیگر سخن قیام عیسی نهضتی علیه توری شاه/نبی بود، اما در قرون وسطی پاپها که برای خودشان ولایت مطلقه قائل بوده اند، در بسیاری از مواقع که درگیری بالا می گرفت بر قدرت دنیوی چیره میشدند و آن را در خود هضم میکردند هر چند که در طول تاریخ گاهی قضیه بالعکس میشد، قدرت دنیوی بر کلیسا غلبه می کرد و در بسیاری از حوزه ها بر جای آن می نشست. ولی به هر حال تا قبل از دوره رنسانس قدرت دنیوی در مسیحیت این امر را پذیرفته بود

روابط او با همسرانش در قرآن آمده که یکی از اهداف نقل این گونه قضایا زیست بشری او بوده است.

مطالعه در سیره ی پیامبر اسلام نیز نشان میدهد که گویی او خود این دغدغه خاطر را داشته که مردم آمادگی چنین انحرافی را دارند تا او را همچون عیسی مسیح قداست الهی بخشند. و لذا در واپسین لحظات زندگی به نزدیکان خود توصیه میکند که به این آیه توجه کنند:

«و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم ومن ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا وسیجزی الشاکرین (آل عمران ۴۵).»

جالب آن است که دغدغه خاطر رسول الله (ص) بی جا نبود زیرا پس از رحلت آن حضرت با تاثیر پذیری از سنت های مسیحی، برخی از مسلمانان گفتند او نیمیرد، او به آسمان رفته است. ولی این فکر با توجه به همین آیه شریفه به سرعت مردود اعلام شد.

مردمی بودن پیامبر اسلام موجب آن شد که قدرت دنیوی در اسلام مردمی شود و به هیچ وجه قدرت آسمانی و الهی شکل نگیرد. تشکل رهبری اجتماعی و سیاسی پیامبر به موجب آنچه در منابع اسلامی آمده کاملا مردمی و بشری است و بر پایه نهادها و اصول بسیار مهمی استوار شده که در درون تعلیمات اسلامی وجود دارد. تعلیمات اسلامی از هیچ راز و رمزی برخوردار نیست. پیامبر از همان روزهای نخستین بعثت آموزه های خود را طی اصول و موازینی صریح بیان کرد، اصولی که زندگی مادی و معنوی مردم را شامل میشد و به گونه ای بود که انسانها اگر آن اصول را مرعی می داشتند به مدیریتی دنیوی همراه با عدالت و معنویت و تقوی دست می یافتند. ذیلا به برخی از آن اصول اشاره می کنیم:

الف- اصل آزادی و منع سيطرة - به موجب آیات عدیده ای از قرآن مجید همان گونه که پذیرفتن توحید، حق انسانهاست، آزادی انسان در پذیرفتن یا نپذیرفتن توحید نیز حق انسان هاست و اسلام هرگز آزادی در نپذیرفتن دین را از انسان سلب نکرده است. لا اکره فی الدین قد تبین الرشد من الغی (بقره ۲۵۶) این یک جمله خبری است که معنای انشایی دارد. یعنی این که میگوید «هیچ اجبار و اکراهی در کار نیست» به معنای آن است که نباید هیچ اجبار و تحمیلی برای پذیرفتن دین به کار رود زیرا حق و باطل به حکم وجدان و فطرت انسان مشخص شده است. دین یک امر قلبی است و مادام که آدمی وجدانا و قلبا آن را نپذیرد با اجبار و قهر نمیتوان بر او تحمیل کرد.

انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا (الانسان ۳)

الحق من ربک فمَنْ شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر (الکھف ۲۹)

که مشروعیت او از کلیسا نشاءت میگیرد و لذا تاج شاهان به عنوان نشانه و سمبل قدرت توسط پاپها بر سر آنان نهاده می شد.<sup>۱</sup>

اما در اسلام به هیچ وجه چنین نیست. قدرت در اسلام از همان آغاز چهره زمینی به خود گرفت و چیزی به نام قدرت الهی تجسم یافته در روی زمین شکل نگرفت. راز این تفاوت در ذات اعتقادات اسلامی از یک سو و داعیه های کلیسایی از سوی دیگر نهفته است. قدرت کلیسا از طریق پطرس کبیر به عیسی مسیح متصل میگردد و پاپ جانشین خدا می شود.<sup>۲</sup> عیسی در اعتقاد کلیسا با محمد (ص) در اعتقاد مسلمانان قابل مقایسه نمی باشد. عیسی در اعتقاد کلیسا به موجب اصل تثلیث احدی از اقانیم سه گانه و خدای محسم و به تعبیر دیگر خدای روی زمین است نه یک بشر پیام آور از سوی خداوند. و از این رهگذر کلیسا خلیفه خدا می شود.

ولی پیامبر اسلام خود را بشری همانند دیگران معرفی میکند. این حقیقت به تعبیرات مختلف در قرآن آمده است:

۱- او انسانی از میان فرزندان مردم کوچک و بزرگ و پیام آور حق است: هو الذی بعث فی الامین رسولا منهم (جمعه ۲).

۲- او انسانی همانند دیگران و دارای خصائل انسانی است و محتوای پیام او عبارت است از ایمان به خدای یگانه و اعتقاد به قیامت و عمل صالح: قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی انما الهکم اله واحد فمن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا و لا یشرک بعباده ربه ابدا (کھف/ ۱۱۰)

۳- او بنده صالح خداوند و به عبادت او مفتخر است. گیرنده و رساننده پیام اوست. تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده لیكون للعالمین نذیرا (فرقان ۷)

۴- او همانند مردم عادی زندگی میکند. نیازهای مادی او مانند دیگران است هر چند که مضمون شرح صدر و هدایت خاص خداوند قرار گرفته است. الم نشرح لک صدرک (شرح ۷) او را در حالی که یتیمی بی سرپرست بوده خداوند او را مورد هدایت خاص خویش قرار داده است. الم یجدک یتیما فأوی و وجدک ضالاً فهدی و وجدک عائلاً فأغنی (ضحی ۶-۷-۸)

۵- او امین پیام الهی است و مجاز به هیچ گونه دخل و تصرف در آن نمی باشد. «خداوند در قرآن فرموده است: ولو تقول علینا بعض الاقاویل. لاخذنا منه بالیمین. ثم لقطعنا عنه بالوتین (الحاقه ۴۵-۴۴-۴۳)». اگر او به ما گفتاری نسبت دهد دست او را می گیریم. و سپس رگ گردن او را قطع خواهیم کرد.

۶- وقایع زیادی از زندگی شخصی پیامبر اسلام از جمله

مردمی بودن پیامبر اسلام

موجب آن شد که قدرت دنیوی

در اسلام مردمی شود و به هیچ

وجه قدرت آسمانی و الهی شکل

نگیرد

قبیله ها را بر وضعیت یک دولت به مفهوم امروزی تطبیق دهند بدون آن که به تفاوتها و تمایزهای آنها توجه کنند. در حالی که اگر به مفهوم دقیق امت و محتوای آن توجه میکردند آنگاه با عنوان دولت به معنای کنونی بیشتر قابل انطباق بود. زیرا حقی که برای حاکمیت به امت داده می شود نشأت گرفته از مبادی زیر است:

ب- مسئولیت نسبت به سرنوشت. به موجب تعلیمات اسلامی، انسان خلیفه خداوند در زمین است و او انسان را مسئول رهبری و پیشرفت در جهانی که زندگی میکند قرار داده است. بر این اساس نظریه "حاکمیت مردم" شکل میگیرد.

ج- بیعت- بیعت و بیع هر دو لغت مصدرند برای فعل باع. اهل لغت گویند: بیعت هم در بیع خصوصی و هم در بیعت های سیاسی به معنای دست دادن به نشانه پیمان است. علامه طباطبایی گوید: "بیعت از بیع گرفته شده است مردم رسمشان این بوده که وقتی میخواستند بیع را منجز و قطعی کنند با بیع دست راستش را به دست مشتری میزد و این کار را صفاقه می گفتند و با وقوع آن معامله انجام یافته تلقی می شد..... و لذا دست دادن به سلطان را به عنوان اطاعت بیعت می گویند" از نظر تحلیل حقوقی همانطور که بیع یکی از معاملات معاوضی و نتیجه آن تبادل عوضین است، در بیعت نیز عقدی میان بیعت کننده (مبايع) و رئیس برقرار میگردد. مبايع مال و امکانات خود را تحت تصرف او قرار میدهد و رئیس متقابلاً متعهد می شود که در حفظ منافع و مصالح او نهایت مساعی خود را به کار برد. به دیگر سخن بیعت وسیله ای است برای انشاء ولایت، که پس از تحقق رضا و توافق انجام میگردد. و به تعبیر دیگر یک توافق و تراضی طرفینی است. هر کس میتواند از رهگذر بیعت در فعالیتهای سیاسی وارد گردد و در ساختار جامعه ای که زندگی میکند سهیم باشد.

این روند یک سنت عقلایی و رایج میان جوامع بوده است که در حقوق عمومی اسلامی به موجب آیات متعددی از قرآن مجید مورد امضای شرع قرار گرفته است و حتی در دوران نبوی برای ساختار قدرت سیاسی بنیان بیعت مورد عمل واقع شده و بعد از رحلت رسول الله (ص) برای جانشینان او نیز همان سنت پیروی شده است. آیات قرآن در مورد بیعت برخی مربوط است به بیعت در ایمان و ورود به دین اسلام و بعضی مربوط است به امور سیاسی. از جمله آیات مربوط به بیعت سیاسی آیه زیر است:

لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجره فعلم ما فی قلوبهم فانزل السکینه علیهم. (فتح ۱۷)

خداوند از مومنان، هنگامی که با تو در زیر درخت بیعت

در جوامعی که مومنین با آزادی ایمان آورده اند اجرای قوانین شریعت نیز به دست خود آنان با میل و رغبت انجام می گیرد. قرآن خطاب به پیامبر میگوید: فذکر انما انت مذکر لست علیهم بمسیطر (غاشیه ۲۲) یعنی وظیفه پیامبر تذکر است نه اعمال قدرت و سلطنت. این مطلب در آیات دیگری به تعبیرهای دیگری نیز بیان گردیده است از جمله این که: فانما علیک البلاغ (آل عمران ۲۰) الرعد ۴۰) انما علی رسولنا البلاغ (المائده ۵) فهل علی الرسل الا البلاغ (النحل ۳۵)

ب- اصل برابری. همه انسانها را خدا آفریده و همگی یکسانند و هیچ عاملی از نژاد، رنگ پوست و غیره نمی تواند موجب امتیاز گردد.

"یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکر مکرم عند الله اتقاکم (سوره آیه ۱۳)

ج- اصل عدالت فردی و اجتماعی در قرآن آمده است: "ولا یجر منکم شان قوم علی ان لا تعدلوا اعدلو هو اقرب للتعوی" (سوره آیه ۸)

و در آیه دیگر هدف از بعثت انبیاء را قیام خود ساخته انسانها به عدالت دانسته است. لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان لیقوم الناس بالقسط"

منظور از قیام خود ساخته این است که انسانها خودشان بدون هر گونه اجبار و قهر و فشار به زندگی عادلانه برسند. اصول فوق که نمونه ای از تعلیمات روح بخش اسلام است تشکیل جامعه ای در سایه قدرت کاملاً مردمی و بشری و در عین حال متخلق و معنوی، نه قدرت آسمانی و قدسی و الهی را بر می تابد.

اصول بنیادین تعلیمات اسلامی موجب آن شد که قدرتی که توسط خود رسول الله شکل گرفت بر نهادهای دنیوی استوار شود و به هیچ وجه شکل آسمانی نداشت. نهاد های زیر برخی از آنهاست:

الف- حاکمیت امت- به کار رفتن واژه امت به جای سایر کلمات به عنوان مرکزی که حق حاکمیت و تفوق دارد نشان دهنده روش خاص مدیریت اسلامی است. در عصر پیامبر و حتی پس از ایشان واژه دولت به معنای امروزی تاسیس نشد. در قرآن کلمه دولت آمده ولی نه به معنای رایج که مفهوم سیاسی است بلکه "دوله" (به ضم دال) به معنای امری که دست به دست می گردد آمده است. امت در قرآن با مفهوم "ملت" که به معنای (Nation) امروز است متفاوت می باشد. قرآن با به کارگیری این واژه جامعه مومنان را از گروه های رایج زمان که راس آن ها مفاهیمی نظیر "قبیله" بود متفاوت ساخته است. و اشتباهی که در جوامع اسلامی پیش آمد این بود که در بعضی مقاطع خواستند (حتی در حال حاضر هنوز هم می خواهند) احکام و قوانین

دستور خداوند به رسول  
نسبت به مشورت با مردم در  
امور اجرایی نشانه آزادی مردم  
در اظهار نظر آنان است

کردند خشنود شد و دانست آنچه در دل آنهاست، پس آرامش را بر آنان فرستاد.

آیه فوق در سال ششم هجری به مناسبت بیعت جمعی از صحابه با پیامبر (ص) نازل شده به مناسبت آن که در زیر درخت انجام گرفته است. این واقعه را در تاریخ اسلام بیعت رضوان نیز می گویند. موضوع بیعت حفظ جان رسول الله بود<sup>۶</sup>

مستفاد از آیه فوق آن است که رهبری سیاسی پیامبر (ص) در خصوص زندگی دنیوی مردم به هیچ وجه جنبه قدسی ندارد و بخشی از رسالت و مأموریت وی نیست و کاملاً پیداست که کشور داری و مدیریت دنیوی مردم نه تنها از حوزه رسالت و پیامبری که کاملاً قدسی و الهی است و مردم را در آن راهی نیست، خارج است، بلکه رهبری سیاسی تا آنجا که مربوط به اجراییات و دستورات عملی و انتظامی روزمره مردم است از طریق انتخاب و بیعت خود مردم شکل میگیرد و البته مورد رضایت خداوند واقع می شود. و به دیگر سخن خداوند همین روند را توصیه و امضاء فرموده است و به اطاعت رسول و اولوالامر امر کرده است. ولی اعلام رضایت و توشیح و حتی دستور خداوند به اطاعت از پیامبر در امور اجتماعی و دنیوی موجب تغییر و تبدیل به یک قدرت الهی و آسمانی برای اداره مردم نگشت.

بیعت مردم با پیامبر به این معنی بود که آنان یک شخصیتی که در امر رسالت جنبه آسمانی، قدسی و وحیانی دارد را برای یک امر عرفی دنیوی و زمینی انتخاب کرده اند و به هیچ وجه چنین تلقی نشد که چون پیامبر در سمت پیامبری مأموریتی آسمانی انجام می دهد بنابراین هویت قدرت تغییر یافته و حاکمیتی آسمانی شکل گرفته است.

سنت بیعت در تمام حکومتهایی که دعوی خلافت اسلامی داشته اند از جمله خوارج، فاطمیان، امویان اندلس و حتی عثمانیان، رایج بود. در دوران امویان و عباسیان بیعت گرفتن از مردم حتی با تهدید و تطمیع رواج داشته است. گاه مسجدی را با سربازان در محاصره می گرفتند و مردمان را مجبور به بیعت می کردند. و در ایران تا زمانی متداول بود که حکومتهای تابع خلافت اسلامی در آن استقرار داشتند. و ظاهراً با برافتادن خلافت عباسی از میان رفت. افزون بر حکومتها رسم بیعت در میان مخالفان و معارضین با خلفان نیز وجود داشت مانند بیعت مردم عراق با عبدالله زبیر<sup>۷</sup>، بیعت یاران زید بن علی بن الحسین با وی<sup>۸</sup> و بیعت گروهی از مردم با محمد بن عبدالله نفس زکیه در اواخر خلافت اموی و نیز در زمان منصور<sup>۹</sup> و بیعت گرفتن ابو مسلم از مردم خراسان برای ابراهیم امام.<sup>۱۰</sup>

اکثر قریب به اتفاق فقهای اهل سنت معتقدند که بیعت عقدی است متضمن تعهد دو جانبه یعنی اموری مانند پیروی از بیعت شونده، التزام به او امر وی و وفاداری به او از سوی بیعت کننده، و تعهد بیعت شونده به حکمرانی بر طبق کتاب و سنت، حمایت از منابع، و تدبیر صادقانه امور بیعت کننده و مانند اینهاست.<sup>۱۱</sup> برخی از نویسندگان معاصر نوشته اند که عقد بیعت در حقوق اسلامی قابل انطباق است با نظریه "قرار داد اجتماعی روسو" که از مبانی حقوق اساسی در نظامهای دموکراتیک به شمار می رود. نخستین بار این نظر توسط محمد عبده در مصر مطرح شد، و هر چند که از جهت مشابهت دقیق میان آنچه آن زمان رایج بوده با آنچه امروز در ممالک مردم سالار با نهاد های انتخاباتی مخصوص به خود رواج دارد بعدها مورد نقد و ایراد قرار گرفت ولی اصل نظریه تا حدود وسیعی مقبول افتاد.<sup>۱۲</sup>

در میان فقهای شیعه متقدم و بسیاری از متأخرین نیز همین فکر وجود داشته است. آنان نیز بیعت را همچون راهی برای مشروعیت بخشیدن به حکومت حاکمان در زمان غیبت امام معصوم دانسته اند<sup>۱۳</sup> حتی برخی از متأخرین قائلین به ولایت فقیه در عصر غیبت معصوم در تحلیل چگونگی اعمال ولایت فقیها، برای بیعت نوعی جنبه انشایی قایلند. یعنی معتقدند که ولایت، با بیعت مردم مشروعیت می یابد همانطور که با نصب میتواند مشروعیت یابد.<sup>۱۴</sup>

در حالی که برخی دیگر از فقهای ایرانی معاصر در سالیهای اخیر اظهار داشته اند که نقش بیعت همواره تأکیدی است نه انشایی.<sup>۱۵</sup> دسته اول در پاسخ به این ایراد که اعتقاد شیعه آن است که امامان معصوم از سوی خدا منصوبند و بیعت نمی تواند نقش داشته باشد، میگویند: دو طریق برای تحقق ولایت وجود دارد یکی نصب و دیگری بیعت. اولیای معصوم منصوبند و بیعت مردم با اولیای الهی مانند پیامبر و امام معصوم (ع) بدین خاطر بوده که در ذهن مردم راهی جز بیعت و تفویض امت برای ثبوت ریاست و زعامت وجود نداشته و تنها راه معهود همین بوده است و لذا چون دو طریق وجود داشته و یک طریق آشنایی بیشتری با ذهن مردم داشته است لذا رسول الله (ص) امر کرد مردم با علی (ع) بیعت کنند و از قبیل اجتماع علل بر معلول واحد است و تأکید هم جز این معنا ندارد زیرا اگر نصب الهی هیچ ارتباطی با آرای مردم نداشته باشد و مردم هیچ کاره باشند تأکید بی معناست.<sup>۱۶</sup>

مفاد نظر این فقیهان آن است که نصب الهی در مورد معصوم میسر است ولی در مورد غیر معصوم طریقی برای تحقق ولایت جز انتخاب مردم وجود ندارد، زیرا نصب

در سده های نخستین  
اسلامی، فعالیت های سیاسی  
و اندیشه های اصلاح طلبانه  
در زمینه های اجتماعی تحت  
عنوان امر به معروف و نهی  
از منکر انجام می گرفت

میسور نیست.

و مفاد نظریه مقابل این است که زمامدار را خداوند متعال نصب میکند و بر مردم اطاعت او واجب است و بیعت اعلام آمادگی توسط مردم است بر اساس وظیفه نه بر اساس حق. این نویسندگان تفاوتی میان بیعت با ولی الله معصوم صلوات الله علیه در زمان حضور و بیعتی که مردم با فقیه می کنند علی الظاهر تفاوتی قابل نیستند، و لذا اختیارات آنان رانیز برابر می دانند که ادعای بسیار صعب و مستصعبی است. این دسته فقیهان به هیچ وجه نظر خود را مبین نمی سازند که نصب غیر معصوم توسط خداوند چگونه میسر می گردد؟ اگر گروه زیادی راهی حوزه منوره قم، نجف، و یاسایر حوزات علمیه گردند و پس از فرا گرفتن فقه و اصول همگی به مقام اجتهاد و فقاها نایل گردند و آن ملکه قدسیه را در سینه خود احساس فرمایند، آیا به عدد انفس همه آنان از سوی خداوند ولی امر نصب شده است؟ آیا این فقیهان به حکومت ملوک الطوائفی نایل می شوند؟ آیا نظر آنان نسبت به حکومت و لایت و تنظیم امور مردم، بهداشت، اقتصاد، حفظ شعور و دفاع از ملت مسلمان همان است که در مورد مرجعیت فتوا قایلند؟ اگر نه چنین است چه راهی برای تعیین و نظم امور و عدم هرج و مرج پیشنهاد می کنند؟

ج- امر به معروف و نهی از منکر- این اصل که یکی از تعالیم مهم اسلامی است، تنها مربوط به روابط ساده فیما بین عامه مردم در زندگی اجتماعی نیست، بلکه در راس آن نظارت عمومی مردم و نقادی آنان نسبت به قدرت را تعلیم می دهد. مردم مسلمان با استناد به این دو فریضه الهی در روزهای نخستین برای نقد قدرت از هیچ چیز هراسی نداشتند و چه بسا به طور صریح راس قدرت را نشانه می رفتند و اعتراض خود را به عنوان وظیفه شرعی مطرح می کردند. برای نمونه به سند زیر توجه کنید:

نوشته اند روزی عمر خلیفه دوم در خطاب به عمومی خود گفت اگر من از مسیر حق منحرف شوم شما چه خواهید کرد؟ مردی از میان جمعیت فریاد زد که تو را با همین شمشیر کج راستت میکشیم. عمر نه تنها ناراحت نشد بلکه گفت خدا را شکر که مردم مسلمان این اندازه مواظب من هستند.<sup>۹</sup> روزی دیگر در حضور تنی چند از مسلمانان عمر سنوالی بسیار مبهم مطرح کرد. آن سنوال چنین بود: آیا من پادشاهم یا خلیفه رسول الله (ص)؟ به نظر نگارنده عمر هدفی جز شنیدن نوعی تایید و کلمات جانبدارانه از سوی حاضران نداشته است. او انتظار داشت جملاتی شعاری گونه از سوی حاضرین نظیر آنکه: الحق تو خلیفه شایسته رسول اللهی اتو نمونه و مثل مجسم او هستی! و امثال این گونه مطالب بشنود. ولی برخلاف انتظار وی هیچ کس پاسخی

نداد!! تنها سلمان ایرانی جمله ای در پاسخ گفت که بسیار سیاستمدارانه و در عین حال منتقدانه بود. او گفت: اگر در اموال و املاک مردم مسلمان ذره ای فراتر از آنچه که خداوند اجازه داده است، تصرف نکنی و به عنوان امینی و فادار نگاهبان باشی خلیفه ای و گرنه پادشاهی!<sup>۱۰</sup>

خلاصه آن که شواهد دنیوی بودن امر خلافت اعتراضات و انتقاداتی است که مسلمانان علنا به خلفا حتی در همان دوران های اولیه می کردند، خود را در این امر نه آزاد که گوئی نقادی را وظیفه ای شرعی می دانستند.

اصل امر به معروف و نهی از منکر در قرن دوم، پنجمین اصل از اصول بنیادین و اعتقادی معتزله شناخته شد. با قطع نظر از آن که قدرت حاکم دستگاه خلافت عباسی از پافشاری معتزله بر این اصل، به نفع خود سوء استفاده نمود و منجر به تشکیل سازمان تفتیش عقائد علیه کسانی که تسلیم نظریات آنان نمی شدند گردید<sup>۱۱</sup>، ولی بدون تردید آنان در آغاز، نظر خیری داشته اند که عبارت است از مهار قدرت حاکمه توسط احاد ملت، از رهگذر نظارت، نقادی، چون چرا گوئی و باز خواهی از مستندات و مبانی شرعی و قانونی تصمیمات متخذه حاکمان در امر دین و دنیای آنان. هر چند که به نظر فقیهان امامیه پیروان مکتب اعتزال، در عبور از وجوب کفائی به وجوب عینی نسبت به این اصل افراط کرده و بیراه رفته اند.<sup>۱۲</sup>

در سده های نخستین اسلامی، فعالیت های سیاسی و اندیشه های اصلاح طلبانه در زمینه های اجتماعی تحت عنوان امر به معروف و نهی از منکر انجام می گرفت. امام محمد غزالی از کسانی است که در کتاب معروف خود احیاء علوم الدین دیدگاه جدیدی نسبت به امر به معروف و نهی از منکر ارائه کرده است. کتاب مزبور که به هدف باز سازی علوم دینی و مبارزه با انحرافات تدوین شده است، نقطه عطفی در تاریخ اصلاح طلبی دینی شناخته شده است. غزالی در این کتاب از روش ماوردی، عالم شافعی که نیم قرن قبل از وی می زیسته پیروی نکرده است. ماوردی امر به معروف و نهی از منکر را در کنار نماز و روزه به سان امری از آداب دینی دانسته بود<sup>۱۳</sup>، ولی غزالی آن را در ریع دوم کتاب یعنی بخش عادات قرار داده است. وی کتابش را در چهار ریع تدوین کرد. بخش اول در عبادات، بخش دوم در عادات، بخش سوم در مهلکات و بخش چهارم در منجیات. قرار دادن امر به معروف و نهی از منکر در بخش عادات که اقدامی بی سابقه است، پیامش این است که هم با آنانکه این فریضه را از فقه که متکفل و وظائف روزمره انسانهاست خارج ساخته و به مباحث کلامی کشانده بودند مخالفت کندهم با آنانکه امر به معروف و نهی از منکر را جزء عبادات و وظائف

واژه امت نشان دهنده  
روش خاص مدیریت  
اسلامی است

مستمری خود از بیت المال موضوع را به شور گذاشت و در یک جلسه علنی سنوالی چنین مطرح کرد: من قبل از دوران خلافتم به تجارت اشتغال داشتم ولی اینک شما مرا به کار دیگری موظف ساخته اید که به علت حجم کارها مجبورم تمام وقتم را صرف کارهای مردم کنم، به من بگویند که چقدر حقوق می توانم از بیت المال برداشت کنم؟ هر کس نظری داد و علی (ع) ساکت در گوشه ای نشسته بود، عمر رو به آنحضرت کرد و گفت تو چه می گویی؟ علی (ع) گفت: فقط به مقدار نیاز!! همه حضار نظر ایشان را تصدیق کردند و گفتند: حق همان است که بزبان علی (ع) جاری شد.<sup>۳۳</sup>

نکته لازم به ذکر اینکه محور اختلاف شیعه و سنی را نباید بر دنیوی و قدسی بودن قدرت تفسیر کرد، چرا که اختلاف مزبور این نیست که یک طایفه می گوید اداره جامعه یک امر مقدس است و شخصی که می خواهد پس از پیامبر این امر را به عهده گیرد یک قدرت الهی مجسم در روی زمین است و حضرت علی مصداق آن است و طایفه دیگر منکر آن شوند. خیر، هر دو گروه رئیس قدرت جدید را خلیفه رسول الله می دانستند نه خلیفه خدا در روی زمین. ادعای تشیع امر دیگری است که هر چند این مقاله جای پرداختن به آن نیست ولی به نحو اختصار لازم می بینم اشاره کنم. در اینکه مدعای شیعه چیست در میان متکلمین شیعه تفسیرها و نظریه های مختلفی وجود دارد. یکی که از همه مشهورتر است این که پیامبر (ص) به امر الهی برای حفظ مصالح مسلمین علی (ص) را منصوب کرده ولی برای همین امر یعنی تصدی قدرت زمینی و اداره امور مردم بر اساس شورا، البته نظریه وجوب نصب امام بر خداوند در اواسط قرن دوم هجری توسط برخی متکلمان شیعی مورد تحلیل عقلی قرار گرفته است.

تفسیر دیگر این است که بر اساس روایات معتبر در روز غدیر رسول الله (ص) به عنوان بهترین فردی که می تواند این امر را تصدیق شود علی را معرفی کرد و مردم حاضر که حسب نقل جمعیت کثیری از مومنین بوده اند با آن حضرت بیعت کردند. بنا بر این باز هم موضوع تصدی امت کاملاً بر اساس انتخاب انجام گرفته است.

تفسیر دیگر این است که اصولاً مدعای تشیع امامت علی (ع) است. امامت مفهومی غیر از خلافت است، برای فهم مفهوم امامت بایستی نبوت را فهمید، نبوت یک امر قدسی و ماوراء طبیعی است، ولی خلافت یعنی جانشینی رسول الله (ص) در اداره دنیوی امت که کاملاً زمینی و این جهانی و مبتنی بر بیعت و آرای مردم است، و به عبارت دیگر مقام ریاست دنیوی امت که پیامبر (ص) با بیعت مردم و امضای

فردی محسوب داشته بودند موافقت نکند. او معتقد بود که این دو فریضه جلوه ای از احکام شرعی در متعادل ساختن زندگی دنیوی انسانهاست و لذا در کار مباحثی چون خوراک، پوشاک، ازدواج کسب و معیشت باید قرار گیرد، همان اموری که او آنها را "عادات" نامیده است. وی به امر به معروف و نهی از منکر بیش از جنبه اخلاقی از دیدگاه سیاسی نگریسته است و وظیفه نقادی قدرت را تحت همین عنوان فقهی جای داده و به فروع مختلف آن پرداخته است.

د- شورا: در قرآن مجید در دو مورد سخن از شورا به عنوان یک دستور العمل برای زندگی دنیوی مردم به میان آمده است. یک جا در آیه زیر است که با توجه به اهمیت موضوع، سوره ای که این آیه در آن وارد شده به نام شورا نام گرفته است.

"والذین استجابوا لربهم و اقاموا الصلوه و امرهم شورا بینهم" (شوری ۳۸)

مومنان کسانی هستند که دعوت خدایشان را اجابت کرده و نماز را به پا داشتند و امورشان میان آنان با مشورت انجام می گیرد.

این آیه در بیان صفات جامعه مومنان است که یکی از آن خصایل شورایی زیستن در امور اجتماعی است، و بی تردید انتخاب مدیران سیاسی در راس اموری است که بایستی از طریق شورا اتخاذ تصمیم شود. در این آیه واژه "امر" بار معنایی خاصی دارد و منصرف به حکومت است و لا اقل قدر متیقن آن است. و از این آیه کاملاً می توان شورایی بودن را به عنوان اصل عمده در روش حکومت از قرآن استنباط کرد.

در آیه دیگری خطاب به پیامبر (ص) وی را مأمور به عمل به این اصل می فرماید: و شاورهم فی الامر فاذا عزمت فتوکل علی الله (ال عمران ۱۵۹)، یعنی در اداره امت، رسول الله (ص) آرای مردم را ملحوظ نظر دارد. دستور خداوند به رسول نسبت به مشورت با مردم در امور اجرایی نشانه آزادی مردم در اظهار نظر آنان است، زیرا معنای آنست که پیامبر مشورت کند ولی آنان آزاد در اظهار عقیده نباشند. شورا در آن عصر یک نهاد عرفی دنیوی و عقلانی است، و کاملاً می تواند زمینی بودن حکومت را حتی در روزهای آغازین یعنی دوران مدیریت رسول الله (ص) در جامعه مدینه النبی (ص) نشان دهد. حسب روایات تاریخی رسول الله در موارد متعددی به این اصل عمل فرموده و برای انجام برخی امور موضوع را به مشورت نهاده است. خلفای راشدین نیز چنین کرده اند. مورخین نوشته اند که عمر خلیفه دوم برای برداشت

بیعت وسیله ای است  
برای انشاء ولایت، که  
پس از تحلیق رضا و  
توافق انجام می گیرد

الله ورسوله امرآن یکون لهم الخیره من امرهم ومن یعص الله ورسوله فقد ضلّ ضلالاً مبیناً<sup>۱۳</sup>؛ یعنی هیچ مومن و مومنه ای حق ندارد وقتی که خداوند و پیغمبرش در امری قضاوت کرده اند نسبت به اوامر و نواهی خدا و پیغمبر اعمال نظر کند. هر کس خدا و پیغمبر را معصیت کند، گمراهی بزرگ و واضحی مرتکب شده است.

احکامی که پیغمبر اکرم (ص) در مقام قضاوت و رفع خصومات صادر فرموده با احکام حکومتی و همچنین با احکامی که در بیان منویات باری تعالی ابلاغ فرموده متفاوت است. البته در اطاعت این سه نوع احکام تفاوتی وجود ندارد و مسلمانان مکلفند کلیه این احکام را به اجرا بگذارند. پیغمبر (ص) حق داشته است در تفویض اختیارات سیاسی و قضایی خود، مقامات اجرایی را به فردی، و منصب قضا را به فرد دیگری واگذار کند.<sup>۱۴</sup>

ما اینک در مقام ارزیابی این نظریات نیستیم و اعتقادمان از نظر کلامی همان است که مشهور بر آنند، ولی مطالعه اسناد معتبر تاریخی نشان می دهد که آنچه مسلم است حضرت علی (ع) در دوران خلافت خودش هر چند از نظر معنوی خود را انسانی واجد مقامات بالا و واصل به حق و ولی مطلق دانسته و نسبت دیگران به خود را همچون سنگ آسیا نسبت به قطب آن معرفی نموده است، (که الحق چنین بود) اما "قدرت سیاسی" خود را یک امر قدسی ماوراء طبیعی معرفی نکرده یعنی خود را خدای مجسم در روی زمین ندانسته و حتی بر حسب روایات متعددی چنانچه افرادی در مورد او به چنین ادعاهایی دست می یازیدند و در مورد او غلو مرتکب می شدند بر می آشفست و حتی برخی را مجازات کرده است. او قدرت خود را بر پایه بیعت و آراه مردم می دانست و از این رهگذر با مخالفین غیر مسلح به گفتگو می پرداخت و با مسلحین به خاطر اغتشاش و برهم زدن نظم عمومی برخورد میکرد. در نهج البلاغه نامه ای خطاب به معاویه آمده که مسبوق به مقدمه ای تاریخی است. سابقه آن این است که معاویه در یک مبارزه تبلیغاتی علیه امام علی (ع) مشروعیت زعامت آن حضرت را زیر سوال برده و با یک اشکال حقوقی مواجه ساخته بود. او غیبت مردم شام را در روز بیعت در مدینه بهانه ای برای این امر ساخته بود. در حالی که به شهادت تاریخ انتخاب علی (ع) برای خلافت در مقایسه با تمام انتخاب های پیشین نه تنها نامشروع نبود که روی موازین حقوقی مشروع تر و مردمی تر بود. زیرا خلافت ابی بکر بر پایه بیعت افرادی از سران مهاجر و انصار بود که در سنت آن روز نقش خبرگان و اهل حل و عقد داشتند. عمر هم بر اساس وصیت ابابکر و بدون توجه به آرای عمومی به

خداوند به عهده گرفت پس از رحلت ایشان در نهاد خلافت تجلی می کند در حالی که مقام نبوت به هیچ وجه به آراه مردم مبتنی نمی باشد. و همین مقام پس از رحلت پیامبر که دیگر وحی خاتمه می یابد در نهاد امامت امت متجلی می گردد. امامت با نصب انجام میگیرد و مردم هیچ نقشی ندارند و لی در امر خلافت مردم بیعت می کنند.<sup>۱۵</sup>

نظریه فوق که توسط دکتر مهدی حایری یزدی از متفکرین قرن معاصر ابراز گردیده، مبتنی است بر دو اصل بسیار مهم، یکی ارتباط تنگاتنگ میان حقیقت نبوت با حقیقت امامت است که فهم هر یک بدون دیگری امکان پذیر نمی باشد. واصل دیگر عبارت است از تفکیک مقامات و سمتهای مختلف نبی اکرم (ص).

اصل دوم مذکور در فوق یعنی تفکیک میان مقامات گوناگون نبوی (ص) قبل از ایشان توسط استاد بزرگوارشان امام خمینی (ره) در رساله لا ضرر مطرح شده و بعید نیست که جرقه فکر مزبور از همان جانشات گرفته باشد. به نظر ایشان: رسول اکرم (ص) دارای سه نوع مقام است و بنابراین در هر مورد باید فرمانها و احکام ایشان با توجه به این مطلب سنجیده شود.

مقام اول رسول خدا (ص) نبوت است. در این مقام، نبی اکرم (ص) پیام آور الهی است و نظ شارع مقدس از زبان او بیان میگردد و ایشان فقط نقش سخنگو و مبلغ دارند و چیزی از خود بیان نمی کنند.

مقام دوم رسول خدا (ص) ریاست و تصدی امر سیاست یا به اصطلاح مقام اجرایی است. این مقام با مقام نخست تفاوت اساسی دارد؛ زیرا در مورد نخست، رسول خدا (ص) از خود ابتکاری نداشت و فقط احکام الهی را ابلاغ میکرد. پس اگر نهی و امری وجود داشت، متعلق به باری تعالی بود؛ ولی در مقام دوم، رسول خدا (ص) به عنوان رئیس امت، شخصاً و با صلاح حدید خودش دستور صادر میکند و امر و نهی میفرماید. اطاعت از او امر پیغمبر (ص) در این مقام نیز بنا بر آیه شریفه "اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اول الامر منکم"<sup>۱۶</sup> بر همه مسلمانان واجب است؛ مانند این که پیغمبر (ص) برای مدافعه در مقابل دشمنان، فرمانده سپاه منصوب میفرمود و سپاه را به جنگ گسیل میداشت. این گونه احکام و دستورات از جمله فرمان های حکومتی است و هر چند واجب الاطاعه است، ولی از جمله احکام نوع اول نیست که توسط باری تعالی مقرر شده باشد.

مقام سوم رسول اکرم (ص) قضاوت است؛ یعنی پیغمبر علاوه بر وظایف پیامبری و اجرایی، در مواجهه با خصومات و مراعات بین مردم نیز به قضاوت می نشست. قرآن مجید میفرماید: "و ما کان لمومن و لا مومنه اذا قضی

مردمی که از آنان هر چند تحت توجیه عصمت حاکم حق نقد حاکمیت سلب شود رشد نخواهند کرد

عصمت در امر امامت، که مربوط به شخص ایشان است امری است جدا از مقام حاکمیت و امارت بر مردم. مقام امارت مقام مسئولیت و پاسخگویی است. مردمی که از آنان، هر چند تحت توجیه عصمت حاکم، حق نقد حاکمیت سلب شود رشد نخواهند کرد. و نخستین وظیفه حاکمیت اسلامی تامین رشد فکری مردم است. حاکمی که در زمان او مردم تحت حاکمیتش برده و از او اطاعت کنند و هر چه او بخواهد آنان نیز همان را بخواهند "و هر چه آن خسرو کند شیرین باشد" به گونه ای که مدار حق و تشخیص آن خود او باشد قدرت فکر را از مردم می گیرد. مردم در آن حکومت مردمی بدون تفکر خواهند شد. و نا گفته پیداست که نقطه تمایز و فصل ممیز انسان و حیوان چیزی جز تفکر نیست.

### نتیجه گیری:

رد حکم، نقض حکم و نقد حکم اطاعت از حکم حاکم، منافات با حق نقد و نقض آن ندارد. حکومت در حقوق اسلامی باز گشت آن به قضاوت است. عدم اطاعت از حکم حاکم، "رد است و غیر از نقد" و "نقض" است. رد، یعنی عدم اطاعت و به عبارت دیگر سرپیچی از اجرای امر قانونی و مشروع، بی تردید منجر به هرج و مرج می گردد. رد حکم امری نامشروع و جرم محسوب است و بر اساس صورت و اشکال مختلفی که دارد در حقوق اسلامی عناوین خاص خود را خواهد یافت: خروج، بغی، فتنه هر کدام احکام و آثار خاص خود را داراست که توسط فقیهان مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته است. ولی اجرا کنندگان حکم حق دارند همراه اطاعت آنرا نقد کنند. نقد یعنی طرح سوال و چون چرا در توجیه و مبانی قانونی و شرعی آن، این حق همه و حتی هر محکومی است که به حکمی که حاکم علیه او داده است اعتراض کند و یا مبانی و مستندات شرعی آنرا مطالبه نماید. فرمانی که حاکم می دهد باید توسط مجریان اطاعت شود ولی این حق مردم است که از مبانی شرعی فرمان توضیح بخواهند، و سپس اگر نقدی به نظرشان می رسد مورد نقادی قرار دهند، بگویند حکم و یا فرمان مزبور توجیه شرعی ندارد و دلایل خود را در این مدعا ارائه دهند. حاکم نمی تواند به دلایل آنان توجه نکند، و حق را آن بداند که رای او بر آنست، با باید حکم خود را به قانون شرع و کتاب و سنت مستند سازد و یا باید با کمال خضوع آنرا نقض کند. در شرایع الاسلام و جواهر الکلام آمده است:

لوزعم المحكوم عليه أن الحاكم حكم عليه بالجور لفساد (لزمه النظر فيه) أي في حكمه بلا خلاف أجده بين من تعرض له من<sup>۳۳</sup>

قدرت رسید. عثمان بر اساس یک شورایی محدود خلیفه شد. در حالی که در جریان بیعت با علی (ع) افزون بر همه مهاجرین و انصار به جز تعدادی انگشت شمار، نمایندگان از مردم مصر و عراق نیز حضور داشتند. سنت آن روز هم همین بود. یعنی روسای قبایل نمایندگی سنتی از مردم را دارا بودند.

در نامه ای که علی (ع) در پاسخ نامه فوق به معاویه نگاشته چنین آمده است:

"أنا بايعني القوم الذين بايعوا أبا بكر وعمر وعثمان علي ما بايعوهم عليه، فلم يكن للشاهد ان يختار ولا للغائب ان يرد، وإنما الشورى للمهاجرين والانصار، وان اجتمعوا علي رجل وسموه اماما كان ذالك لله رضي، فان خرج عن امرهم خارج بطعن او بدعه رده الي ما خرج منه فان ابى قاتلوه علي اتباعه غير سبيل المؤمنين و ولاة الله ما تولي."<sup>۳۴</sup>

جمله "ذالك لله رضي" اشاره دارد به آیه شریفه فوق "قد رضي الله من المؤمنين اذ يبايعونك تحت الشجرة" در متون مختلف نهج البلاغه موضوع قبول امر خلافت را فشار مردم و اصرار آنان دانسته است از جمله در خطبه معروف به شمشقیه میگوید: مردم مانند موی پشت سر گفتار از هر سوی به من هجوم آوردند تا آن که فرزندانم (حسن و حسین) پامال شدند رداي مرا چسبیده و آن را پاره کردند.<sup>۳۵</sup> و در جای دیگر اصرار میکنند که او را رها کنند:

سید رضی می نویسد: پس از قتل عثمان وقتی مردم برای بیعت به وی مراجعه کردند و خواستند با او بیعت کنند گفت مرا رها کنید و دیگری را انتخاب کنید..... اگر مرا رها کنید من مانند سایرین در کنار شما خواهم بود و شاید من مطیع ترین فرد برای کسی که شما او را انتخاب می کنید باشم و من اگر مشاور شما باشم بهتر است تا آن که امیر شما باشم.<sup>۳۶</sup>

در موارد زیادی اصرار بر نقد پذیری قدرت می ورزد و نقادی نسبت به قدرت را به مردم می آموزد. در نهج البلاغه آمده است:

"با من همچون گردنکشان و زورگویان سخن مگویند، و از من نسبت به گفتن هیچ چیز خودداری نکنید آن گونه که نزد قدرتمندان خشمناک خودداری میکنید، با من چاهلوسانه سخن مگویید..... پس خودداری نکنید از گفتاری به حق یا صلاح اندیشی به عدالت، زیرا من به راستی نیستم برتر از این که خطا کنم!"<sup>۳۷</sup>

به اعتقاد امامیه امام (ع) معصوم از خطا است. این نکته یکی از مهمترین اصول کلامی امامیه و به عقیده نگارنده از نکات غرور انگیز و کاملاً عقلانی در معتقدات این فرقه حقه می باشد. ولی منظور امام از جمله فوق این است که موضوع

مقام امارت، مقام مسئولیت و پاسخگویی است



در تاریخ اسلام بیعت های دیگری نیز اتفاق افتاد که از اهمیت زیاد برخوردار است. از آن جمله بیعت های زیر است:  
بیعت عقبه (یا بیعت عقبه) بیعت النساء، بیعت الحارث (این بیعت، مقدمه هجرت حضرت محمد به یثرب شد). رک: دانشنامه جهان اسلام مدخل بیعت.

۷- برای نمونه رک: ابونعیم اصفهانی، احمد، حلیه الاولیاء، ج ۲ ص ۱۷۰-۱۷۱ بیروت، بیروت، ۱۳۷۸

۸- همو، ج ۷ ص ۴۲

۹- مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۸۳

۱۰- طبری، تاریخ، ج ۷، ص ۱۶۷، ۱۷۱.

۱۱- مسعودی، همان، ص ۲۹۴ و ۳۰۶.

۱۲- طبری، ج ۷ ص ۲۷۹-۲۸۰.

۱۳- زحلی، وهبه، الفقه الاسلامی و ادلته، ج ۶ ص ۶۸۳-۶۸۴.

۱۴- خطیب، عبدالکریم، الخلافه و الامامه، بیروت، ۱۳۹۵ق، ص ۲۸۶-۲۹۲.

۱۵- بجنوردی، میرزا حسن، القواعد الفقهیه، ج ۵ ص ۱۷۰ رک: دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۳ مدخل بیعت.

۱۶- منتظری، حسینعلی، دراسات فی ولایه الفقیه و فقه الدوله الاسلامیه، قم، ۱۴۰۹ج ۱ ص ۵۷۵-۵۷۶.

۱۷- مکارم شیرازی، ناصر، انوار الفقاهه، ج ۱ ص ۵۷۶.

۱۸- منتظری، نظام الحکم فی الاسلام، ص ۱۷۰-۱۷۲.

۱۹- شهیدی، سید جعفر، مجله فروغ علم، شماره ۳.

۲۰- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۷۹.

۲۱- رک: مطالات تطبیقی در فلسفه اسلامی، ترجمه سید مصطفی محقق داماد، ص ۴۲، انتشارات خوارزمی ۱۳۶۹ تهران

۲۲- رک: شرایع الاسلام و جواهر الکلام، ج ۲ ص ۳۶۲

۲۳- مآوردی، علی، ادب الدنیا والدین، به کوشش عبدالحسین محمد علی، بیروت ۱۹۸۶ق، ص ۹۴ به بعد

۲۴- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۱۱، چاپ منشورات الاعلمی، تهران.

۲۵- مهدی حائری یزدی، حکمت و حکومت، صص ۱۷۱ به بعد

۲۶- بقره، ۵۹.

۲۷- احزاب، ۳۶.

۲۸- خمینی، روح الله، رسائل، ص ۵۰.

۲۹- نهج البلاغه، ترجمه سید جعفر شهیدی ص ۳۶۶

۳۰- "فما راعنی الا والناس کعرف الضیع الی ینثالون علی من کل جانب حتی لقد و طی الحسنان و شق عطفای مجتعمین حولی کویبضه الغنم" (خطبه ششقمیه). و نیز: ثم تداککم علی تداک الابل الیهیم علی حیاضها یوم و ردها حتی انقطعت النعل و سقطت الرداء و و طی الضعیف و بلغ من سرور الناس بیعتهم ایای آن ابتهج بها الصغیر و هدج الیها الکبیر و تحامل نحوها العلیل، و حسرت الیها الکعاب.

نهج البلاغه - عبده، خطب الامام علی (ع) - ج ۲ - ص ۲۲۲

۳۱- لماراد الناس علی البیعه بعد قتل العثمان:

"دعونی و التمسوا غیری، فانا مستقبلون امراله ووجهه و الوان لا تقوم له القلوب و لا تثبت علیه العقول ..... تا آنجا که می گوید: و ان ترکتمونی فانا کاحدکم وانی اسمعکم و اطوعکم لمن ولیتموه امرکم و انالکم ویرا خیرکم منی امیرانہج / خطبه (۱۷۱)

۳۲- نهج البلاغه خطب ۲۱۶ شهیدی،

۳۳- جواهر الکلام - الشیخ الجواهری - ج ۴۰ - ص ۱۰۳

یعنی اگر محکوم علیه، گمان کند که حاکم علیه او حکم به ناحق داده است، یا به خاطر استنباط خطا از قانون و یا به هر علت دیگر حاکم بایستی در حکم تجدید نظر کند. در این مساله میان فقیهان هیچ گونه اختلاف نظری وجود ندارد.

طرح این مساله توسط فقیهان امامیه نشان می دهد که به مقتضای نظام حقوق اسلامی به روایت شیعی، هر یک از شهروندان چنین حقی دارند که چنانچه حکمی علیه آنان صادر شود، آنرا مستدلا نقد کنند و مستندات قانونی آنرا بزیر سؤال برند. و چنانچه دلائل نقد موجه تشخیص داده شود حکم نقض می شود. نقد حکم و نقض حکم آزاد است هر چند که هیچکس حق ندارد بدون هر گونه دلیل موجه و یا اعتراض مدلل از حکم حاکم سرپیچی کند و آنرا مردود اعلام دارد.

به نظر نگارنده اگر می خواهیم در فضای حقوق عمومی اسلام در خصوص ملاک مشروعیت قدرت، سخن بگوییم، بایستی بیش از هر چیز بر حق نقد قدرت اصرار ورزیم، و بر اساس ادبیات اسلامی قدرتی را مشروع بدانیم که مردم را ضمن آشناسازی با وظیفه اطاعت از تصمیمات متخذه، آنرا نسبت به حق نقد، چون و چرای مستند و مستدل نه تنها آگاه سازد که حتی روحیه تفکر، نظریه پردازی، نظارت نقادانه و مستدل را در آنان ترویج و ترغیب نماید. اگر چنین تمسیت کنیم، هم آسان تر می توانیم گفته های خود را با ادبیات سنتی حقوق اسلامی منطبق سازیم و هم گفتاری موثر و مفید خواهیم داشت.

## منابع و توضیحات

۱- و همین امر یکی از نقاط اعتراض مارتین لوتر کینگ بود. لوتر کینگ دو مدینه قائل بود و میگفت عیسی مسیح هرگز دامن خود را به ملک دنیا نیالود و دست به شمشیر دنیوی نبرد زیرا پادشاهی او در قلمرو مدینه آسمانی قرار دارد.

۲- عیسی در اعتقاد کلیسا با قرآن در اعتقاد مسلمین قابل مقایسه است هر دو کلمه الله اند. قرآن از مرتبه و مقامی مجرد یعنی لوح محفوظ تنزل یافته و محدث و مصحف شده است.

۳- لسان العرب، ج ۸ ص ۲۶

۴- المیزان، ج ۱۸ ص ۲۷۴.

۵- منتظری، آیت الله، نظام الحکم فی الاسلام، ص ۱۷۲.

۶- بیعت رضوان، عنوان بیعت جمعی از صحابه با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، که به بیعت تحت الشجره نیز معروف است. این واقعه در قرآن، در آیه ۱۸ از سوره فتح، ذکر شده، که نام بیعت رضوان و بیعت شجره نیز از همین آیه گرفته شده است: بعدها بیعت کنندگان به اصحاب شجره شهرت یافتند. سجادی نیز در محل بسته شدن این بیعت وجود داشته است.